



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده عدم ولایت بر غیر

تاریخ: ۳۰ مهر ۱۴۰۱

موضوع جزئی: عدم ولایت بر غیر، اصل یا اماره - نظر فقها - ادله عدم ولایت بر غیر - دلیل اول: فطرت

مصادف با: ۲۵ ربیع الاول ۱۴۴۴

جلسه: ۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

نظر اکثر فقها در مورد اصل بودن یا اماره بودن قاعده

بحث در این بود که آیا قاعده عدم ولایت بر غیر اصل است یا اماره؛ عباراتی از کتب فقهی در اینجا مورد ملاحظه قرار گرفت و معلوم شد که برخی از عبارات فقهی چندان ظهور در این ندارد که منظور اصل عملی است یا اماره؛ اما از برخی نتایجی که بر این اصل مترتب شده، می‌توانیم استفاده کنیم که اغلب گمان می‌کنند که این یک اصل عملی است؛ در مواردی که به این اصل تمسک شده، عمدتاً جاهایی است که نسبت به ثبوت ولایت شک دارند و با تمسک به این قاعده یا اصل، اثبات می‌کنند عدم ولایت را. خود اینکه در موضع شک به این اصل رجوع می‌کنند، جاهایی که نمی‌دانند آیا ولایت ثابت است یا نه، این گواه بر آن است که این را یک اصل عملی تلقی می‌کنند.

مثلاً شک در اینکه آیا مادر بر کودک ولایت دارد یا ندارد؛ شک در تصدی منصب قضا از سوی زنان، وصیت مادر بر ولایت فرزند، عدالت کسی که می‌خواهد متکفل امور حسبیه یا برخی از امور مربوط به مهجورین شود، در موارد زیادی وقتی شک می‌کنند آیا این ولایت ثابت است یا نه، به اصل عدم ولایت تمسک می‌کنند و می‌گویند این ولایت ثابت نیست، چون اصل این است که کسی بر دیگری ولایت نداشته باشد. خود این مواردی که آقایان به آن استناد کرده‌اند، موارد فراوانی است که اگر بخواهیم آنها را احصاء کنیم، چند مورد را در جلسه قبل خواندم که می‌گویند «لان الاصل عدم الولاية»، اما آن ثمره‌ای که بر این مترتب می‌شود و مواضعی که برای این مورد ذکر کرده‌اند، وقتی اینها مرور می‌شود از مجموع اینها کاملاً استفاده می‌شود که تلقی آنها از این قاعده یا از عدم ولایت این است که این را یک اصل عملی می‌دانند؛ تقریر آن را خواهیم گفت ولی اجمالاً اگر بخواهیم نظر فقها را در این رابطه بدانیم، مخصوصاً شیخ انصاری و کسانی که شارح و مفسر کلام شیخ هستند، نوعاً به گونه‌ای این را تبیین کرده‌اند که به وضوح این مسأله استفاده می‌شود که این اصل عملی است. نوعاً اینطور می‌گویند که ولایت یک امر مجعول است و چون جعل ولایت برای اشخاص سابقه عدمی دارد، پس اصل عدم ولایت است؛ تا زمانی که با دلیل ثابت شود ولایت جعل شده است. این بیان به وضوح نشان می‌دهد که این آقایان این را اصل عملی می‌دانند. ولی این مهم نیست که آقایان این را اصل عملی می‌دانند یا غیر آن؛ ما باید ببینیم که دلیل بر این قاعده چیست و از راه دلیل می‌توانیم کشف کنیم که این اصل عملی است یا اماره.

معنای ولایت

معنای ولایت در اینجا کاملاً روشن است و ما خیلی معطل این امر نمی‌شویم که ولایت در اینجا به چه معناست. ولایت یک معنای لغوی دارد که در اکثر کتاب‌های لغت آن را ذکر کرده‌اند؛ به معنای سلطنت و تولی بر شخص خود یا دیگران؛

ولایت به کسر واو. عباراتی که در کتب لغت ذکر شده، زیاد است؛ مثلاً در صحاح اللغة آمده «الولی القرب و الدنو»، این به معنای نزدیکی است؛ بعد دارد «یقال تباعدنا بعد ولی ... و اولیته الشئ فولیه و كذلك ولی الوالی البلد و ولی الرجل و کل من ولی امر واحد فهو ولیه»^۱ می‌گوید این به معنای قرب و نزدیکی است و اساس ولایت هم به این معناست که آنقدر شخص نزدیک می‌شود که کأن متصدی شئون او می‌شود.

این اثیر در نهایت در مورد اسماء خداوند می‌گوید «الولی هو الناصر و قیل المتولی لامور العالم و الخلائق القائم بها و من اسمائه عزوجل الوالی و هو مالک الاشیاء جمیعها المتصرف فیها و کأن الولاية تشعر بالتدبیر و القدرة و الفعل و ما لم تجمع ذلك فیها لم ینطلق علیه اسم الوالی»^۲.

در معجم مقایس اللغة^۳، لسان العرب^۴، اقرب الموارد^۵، مفردات راغب^۶؛ تعبیر راغب در مفردات این است: «الولاه و التوالی أن یرجع شیئان فصاعداً حصولاً لیس بینهما ما لیس منهنما و یرجع ذلك للقرب من حیث المكان و من حیث النسبة و من حیث الدین و من حیث الصداقة و النصرة و الاعتقاد و الولاية النصرة و الولاية تولی الامر و قیل الولاية و الولاية نحو الدلالة و الدلالة و حقیقته تولی الامر».

معنای ولایت معلوم است؛ یعنی سلطنت، مالکیت و قدرت بر تصرف در امور دیگران و خویشتن؛ فرق نمی‌کند، یک وقت الولاية علی الانفس است و یک وقت الولاية علی الغیر است؛ مهم این است که این سلطنت به گونه‌ای است که شخص می‌تواند در یک چیزی یا در شئون یک شخصی تصرف کند؛ تصرف در خود شخص معنا ندارد، در شئون، اموال یا امور مربوط به او می‌تواند تصرف کند.

پس معنای ولایت این است، یعنی سلطنت و تصرف در اشیاء و امور و شئون چیزی یا کسی. البته یک ولایت به معنای محبت و دوستی هم داریم که قطعاً در اینجا محل بحث نیست. دقیقاً وقتی می‌گوییم عدم ولایت بر غیر، یعنی عدم سلطنت بر دیگری، چه مالش، چه جانش و چه امور و شئون مربوط به او.

ادله عدم ولایت بر غیر

برای این امر چند دلیل ذکر شده است؛ من الان ادله را تفکیک نمی‌کنم؛ صرف نظر از اینکه اگر مثلاً این دلیل باشد می‌شود اصل، و آن دلیل باشد می‌شود اماره؛ خود این ادله را یک به یک ذکر می‌کنم. چند دلیل در اینجا برای عدم ولایت می‌توانیم ذکر کنیم.

دلیل اول: فطرت

ملاحظه کرده‌اید که گاهی مرحوم آقای آخوند بر یک امری استدلال می‌کند و می‌گوید این فطری و جبلی است و این غیر از حکم عقل و بناء عقلاست. اینکه انسان مسلط بر خویشتن است، سلطنت بر خویش و هر چه که کسب می‌کند، من الاموال و الشئون، حالا قدرت، موقعیت، هر چه که بالاخره به نوعی به او مربوط می‌شود، این یک امر فطری است.

۱. صحاح اللغة، ج ۶، ص ۲۵۲۸.

۲. نهایت، ج ۵، ص ۲۲۷.

۳. معجم مقایس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱.

۴. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۶.

۵. اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۴۸۷.

۶. مفردات راغب، ص ۵۳۳.

بعضی از فقها این دلیل را ذکر کرده‌اند و بیان ایشان را می‌خوانم؛ در تقریر و تبیین آن بعضی دچار اشتباه شده‌اند و اشکال کرده‌اند.
سؤال:

استاد: انسان بر خودش ولایت دارد فطرتاً ... ما باید نسبت بعضی از این امور را با این مسأله بررسی کنیم؛ این چیزی است که بعداً خواهیم گفت. اینکه مثلاً ولایت اولیاء و انبیاء چطور ثابت می‌شود؟ ولایت حاکم چطور ثابت می‌شود؟ آیا با این قابل جمع است یا نه؟ با اینکه آن از مسائل عقلی و ضروری و حتمی هم هست. حالا باید دید اینها را چطور می‌شود جمع کرد؛ این سؤالی است که بعداً پاسخ می‌دهیم ...

تعبیر ایشان این است: «قالوا ان الاصل عدم ولاية احد على احد و عدم نفوذ حکمه فيه فان افراد الناس بحسب الطبع خلقوا احراراً مستقلین و هم بحسب الخلقه و الفطرة مسلطون على انفسهم و على ما اكتسبوه من اموالهم باعمال الفكر و صرف القوا».^۱
دو تا جمله در اینجا هست: یکی اینکه انسان‌ها به حسب طبع، آزاد آفریده شده‌اند؛ دیگر اینکه به حسب خلقت و فطرت، مسلط بر خویشان آفریده شده‌اند. اینکه به حسب خلقت و فطرت انسان‌ها این چنین آفریده شده‌اند که مسلط بر خودشان باشند. آن وقت نتیجه می‌گیرند که حالا که انسان‌ها این چنین هستند، پس هرگونه تصرف در شئون و اموال و امور مربوط به آنها و تحمیل بر آنها، ظلم و تعدی بر آنها حساب می‌شود، و طبیعتاً ظلم و تعدی هم عقلاً جایز نیست؛ پس می‌خواهد نتیجه بگیرد که اینها سلطنت بر خودشان دارند.

در تبیین این بحث، برخی گفته‌اند ایشان نظرش این است که انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند، این را محور قرار داده‌اند و اشکال کرده‌اند که یعنی چه انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند؛ این آزادی به چه معناست؛ حدود و ثغورش کجاست؟ آیا این آزادی مطلق است یا نه؟ نسبت این آزادی با خداوند تبارک و تعالی چیست؛ آیا منظور این است که انسان حتی آزاد از ولایت خدا خلق شده است؟ یک سری ابهاماتی را پیرامون این مطلب مطرح کرده‌اند.

لکن به نظر من تکیه‌گاه استدلال ایشان آن بخش دوم است که «و هم بحسب الخلقه و الفطرة مسلطون على انفسهم». مسأله «خلقوا احراراً مستقلین» مقدمه است؛ تکیه‌گاه استدلال این نیست که انسان حر و آزاد آفریده شده است. البته اینها با هم مرتبط هستند؛ اینکه آزاد آفریده شده، طبیعتاً معنای آزاد آفریده شدن این است که اختیارش با خودش است و کسی نمی‌تواند برای او تصمیم بگیرد و بر او سلطنت یا ولایت داشته باشد. اما اگر روی این جمله تکیه کنیم که انسان فطرتاً بر خودش مسلط است، دیگر آن اشکالات را ندارد. شما چطور می‌گویید یک سری امور فطری هستند؛ یعنی انسان وقتی رجوع به خودش می‌کند (هیچ دلیلی هم نمی‌خواهد)، این حالت سلطه بر خودش و اموالش و امور مربوط به خودش را از کودکی می‌بیند؛ یعنی شما یک کودک را نگاه کنید این حالت را دارد؛ این حس مالکیت و سلطنت و اینکه در امور مربوط به خودش این اختیار را دارد. این امر فطری است؛ فطرت انسان و بشر این چنین است. بنابراین هرگونه دخالت و تصرف از ناحیه دیگران برخلاف فطرت انسان است. این یک تقریر است.

البته گمان من این است که خود این بیان هم کمی ابهام دارد؛ سه یا چهار مسأله با هم مخلوط شده است؛ اما آنچه من می‌خواهم عرض کنم، این است که به نظر من از بعضی از اشکالاتی که به این دلیل شده می‌تواند به نوعی دور شود و آن اینکه بگوییم این

۱. دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۲۷.

یک امر فطری است و هرگونه امری بر خلاف این، می شود برخلاف فطرت. حالا آن اشکالات را بعداً پاسخ می دهیم.

سؤال:

استاد: بالاخره این همه از آیات و روایات در امور مختلف استفاده می کنید، بالاخره یک مبناست. بالاخره اینکه کسی بر دیگری ولایت ندارد، این باید ثابت شود؛ خیلی از بحث های اصولی ما مبانی کلامی دارند، منتهی از خیلی از آنها در فقه و اصول بحث نمی کنیم، در جاهایی هم که لازم باشد بحث می کنیم. من می خواهم بگویم اولین دلیل این است، دلیلی که می شود به آن تکیه کرد و قابل قبول است؛ مستند کنیم به فطرت و بگویم این امر فطری است و شاهد بر این فطری و جبلی بودن، که دیگر نمی خواهد برهان بر آن اقامه کرد، این است که هر کسی به خودش رجوع کند، به کودکان رجوع کند، به دیگران رجوع کند، می بیند (نه اکتسابی است و نه تعلیم داده شده) این حالت وجود دارد و همه انسان ها در برابر هر نوع سلطنتی که بخواهد از ناحیه دیگری اعمال شود، مقاومت می کند. این طبع انسان و خلقت انسان است.

سؤال:

استاد: شما وقتی می گوید فطرت انسان خدا جو است، این را چطور ثابت می کنید؟ ما بر سر قلمرو کار نداریم؛ این قاعده کمتر اینطور بحث شده و واقعاً جای بحث دارد. شما وقتی می خواهید فطرت خداجویی انسان را مبنا قرار دهید برای یک دلیل و برای اینکه انسان تمایل به خدا دارد، دلیل شما چیست؟ ما این همه دلیل در جاهای مختلف داریم که بر فطرت استوار است؛ فطرت کمال خواهی، می گویند انسان فطرتاً کمال جو است. اصلاً به خاطر این فطرت کمال جویی است که به دنبال خدا می رود؛ امام (ره) می گفت این آقای ریگان هم بدون اینکه خودش بخواهد دنبال خداست، چون دنبال این است که قدرت مطلقه کسب کند، منتهی اشتباه می کند، او فکر می کند که قدرت مطلقه در آن است که او دارد دنبال آن می رود. لذا می گویند فطرت های ما فطرت های کمال جویی انسان دو شعبه دارد؛ یعنی همه انسان ها فطرتاً دنبال خدا هستند. در کمال مطلق، ثروت هست، زیبایی هست، قدرت هست، این فطرت را شما نفی می کنید؟! یعنی این فطرت قابل انکار نیست؛ اصلاً تمام امور انسان به آن فطرت کمال جویی انسان برمی گردد. شما تبادر را مگر دلیل حقیقت نمی دانید؟ بالاخره این مطلب چیزی است که از ناحیه برخی فقها و اصولیین به آن پرداخته شده است؛ اصلاً به عنوان یک اصل مفروغ عنه، حالا از آن عبور کرده اند؛ ما می خواهیم ببینیم این اصل چرا مفروغ عنه است، مبنای این چیست؟ عدم ولایت بر غیر از کجا ناشی شده است؛ همه گفته اند لان الاصل عدم الولاية، خیلی خوب. یک تقریر که حالا نوعاً هم می گویند استصحاب است، چون قبلاً ولایتی نبود و الان شک می کنیم هست یا نه، استصحاب می کنیم عدم ولایت را. اما یک تقریر هم این است که این یک پشتوانه های این چنینی دارد؛ اگر این پشتوانه ها را داشته باشد، دیگر با آن معامله اصل عملی نمی شود. می خواهم بگویم استیحاش نکنید، اصلاً هیچ کسی نگفته، چه اینکه گفته اند؛ این یک دلیل است، شما این دلیل را بررسی کنید. وارد کردنش به این بحث ها هیچ اشکالی ندارد.

طبق این دلیل دیگر لازم نیست که بگویم «فالتصرف فی شئونهم و اموالهم و التحمیل علیهم ظلم و تعد لها»، دیگر لازم نیست از راه ظلم وارد شویم که بخواهیم مسأله را عقلی کنیم.

سؤال:

استاد: برخلاف فطرت است؛ یعنی برخلاف یک چیز فطری است؛ ظلم به معنای عام بله، ولی اینکه یک امر فطری است، این

یعنی برخلاف طبیعت انسان و فطرت انسان است؛ اصلاً امر خلاف فطرت را هیچ کسی نمی‌پذیرد. ممکن است از باب این باشد که مصداق ظلم است یا اصلاً فی نفسه امر مخالف فطرت بشر پذیرفتنی نیست، ولو اینکه ما این را تحت عنوان کلی ظلم هم قرار ندهیم. یعنی این دیگر لایقام علیه البرهان؛ همانطور که خود فطرت برهانی نیست، برخلاف آن هم اگر شما بخواهید بگویید نباید اتفاق بیفتد، آن هم نیاز به برهان ندارد.

بنابراین اگر ما گفتیم این فطری است، به نظر من دیگر نیازی به این نیست که از راه این وارد شویم که بگوییم تصرف در شئون و اموال و تحمیل بر مردم، ظلم و تعدی محسوب می‌شود.

سؤال:

استاد: اینجا فی الجمله می‌خواهیم خاستگاه این حق را فطرت قرار دهیم؛ قطعاً این حدودی دارد، قلمرو و ثغور دارد ما فعلاً خاستگاه این سلطنت را می‌خواهیم ببینیم چیست. شما حتی اگر خاستگاه آن را استصحاب بدانید، بالاخره همین سؤالات آنجا هم مطرح است. این سؤالاتی که مشترک الورد است در همه این تقریرها، اینها را کنار بگذارید ما اصلاً می‌گوییم این عدم الولاية علی الغير یا سلطنة الانسان علی نفسه، ماله، شئونه، همه اینها، این بعد الفراغ عن ولاية الله است؛ می‌گوییم علی غیر شامل خدا نمی‌شود، این مربوط می‌شود به حوزه روابط انسان‌ها با یکدیگر آنجا بحث شما این بود که پس ولایت خدا بر انسان چه می‌شود؛ یکی اینکه خدا در همه اینها نظر دارد، ما با اینها چه کار کنیم. دو تا مسأله است: یکی ولایت الله و یکی هم آن مواردی که استثنا شده است. اولاً می‌گوید ولایت خدا را کنار بگذارید، من می‌خواهم عرض کنم خاستگاه این سلطنت اگر فطرت باشد، این یک تقریر است، ما این را فطری می‌دانیم؛ بنابراین هر چه با این منافی باشد، برخلاف فطرت و مردود است. اصلاً می‌گوییم این غیر فطری است، این بر ضد فطرت انسان است و چیزی که با فطرت انسان سازگار نباشد، مردود است.

حالا اینجا اگر ما گفتیم فطری است، دیگر نیازی به این نداریم که «فالتصرف فی شئونهم و اموالهم و التحمیل علیهم ظلم و تعد علیها»؛ آن جمله اول «فان افراد الناس بحسب الطبع خلقوا احراراً مستقلین» این یک تقریر دیگری است که به نظر من نباید این دو با هم مخلوط شود. ممکن است بگوییم ترجمان هم هستند؛ بله، به یک معنا همه اینها می‌توانند ترجمان هم باشند، ولی بالاخره تفاوت استدلال‌ها با همین امور معلوم می‌شود.

اگر این تقریر را بپذیریم، این می‌شود یک اماره و دیگر اصل نیست. اگر مستند و مبتنی بر فطرت باشد، ثابت می‌کند که این اماره است.

سؤال:

استاد: هر چیزی که مستند شود به قطع یا دلیلی که نازل منزله قطع است، این می‌شود اماره. اینجا شما اگر به فطرت، به عقل، به سیره عقلا، به ادله نقلی، هر کدام از اینها تمسک کنید می‌شود اماره.

پس این در این فرض می‌شود اماره. حالا شما نسبت به این دلیل اشکال دارید؛ بله، دو سه اشکال هست ما دو سه چیز داریم، چون اینها منحصر به این تقریر نیست؛ براساس برخی تقریرهای دیگر هم جریان پیدا می‌کند، اینها را باید بعداً، حالا یا با عنوان تنبیهات، ذکر کنیم. دو سه پرسش و سؤال مطرح است:

۱. اصل و قاعده اگر عدم ولایت است، نسبت آن با ولایت خداوند چگونه است؛ بالاخره این یک امر مسلمی است که ولایت

خدا ثابت است. از یک طرف می‌گوییم اصل عدم ولایت است؛ آیا این یک اصلی است که ثابت می‌شود و بعد محکوم ولایت خدا قرار می‌گیرد یا اینکه از اول خارج از آن است؛ نسبتش با آن تخصیص است یا تخصص؟

۲. مسأله حکومت که یک امر ضروری است و عقل انسان حکم می‌کند به اینکه باید حکومت باشد، باید حاکم باشد. مسأله حکومت چگونه با این قابل جمع است؟ این را عرض کردم که چون منحصر به این دلیل نیست، برای همین است که اینجا لازم نیست به خصوص در تک‌تک ادله اینها را بررسی کنیم. اینها اموری است که علی‌المختار یا غیر آن، بالاخره بعداً باید به آنها بپردازیم.

سؤال:

استاد: عرض کردم این یک مسأله مهمی است که اساساً نسبت این اصل با مسأله حکومت چگونه است، آیا این استثنا و تخصیص است، یعنی حکومت و سایر ولایات نسبت به این اصل استثنا محسوب می‌شود؟ بسیاری که این بحث را مطرح کرده‌اند، ولایة الحاکم، ولایة الاب و الجد، ولایة الامور الحسبیه، ولایت عدول مؤمنین، همه اینها را استثناء از این اصل دانسته‌اند؛ یعنی گفته‌اند این اصل تخصیص خورده است. موضع دیگر این است که بعضی از اینها تخصیص و استثنا است و بعضی از اینها اصلاً استثنا و تخصیص نیست؛ اصلی به نام عدم ولایت از اول ثابت نیست که بعد ما حکومت و حاکم را استثنا کنیم. چون دو موضع و دو نگاه کلی اینجا وجود دارد، شما فرض گرفته‌اید که همه‌اش استثنا است و براساس استثنا و تخصیص تقریر می‌کنید؛ همه را می‌خواهید در این قالب حل کنید. اما موضع دیگر این است که مسأله اصلاً تخصیص و استثنا نیست. ما به مرور درباره اینها بحث خواهیم کرد.

پس تقریر اول معلوم شد. تقریر دوم که همین مسأله خلق انسان به صورت آزاد و حر است، یعنی اگر اینطور بخواهیم اینها را تفکیک کنیم، شاید هفت یا هشت تقریر بتوانیم برای این اصل بیان کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»